

تكفير

تکفیر

در روایات نبوی و سیره ایشان وارد شده است که هرکس که شهادتین را بگوید وارد اسلام می‌شود و خون و مال و ناموسش محفوظ است و کسی حق ندارد او را کافر بداند. اما بعد از رسول خدا(ص) گروه‌های پیدا شدند که خود را مسلمان می‌دانستند و بقیه مسلمانان را تکفیر می‌نمودند. در تاریخ صدر اسلام گروه‌های مانند خوارج تکفیر را رواج دادند و در عصر حاضر نیز با برداشت غلط از دین توسط عده ای از گروه‌ها، مخصوصاً وهابیت، تکفیر به جامعه اسلامی برگشته است، در کشورهای مختلف از جمله عربستان، مصر، لیبی و.. گروه‌هایی با استفاده از برداشتهای اشتباه محمد بن عبد الوهاب و ابن تیمیه و دیگران از دین، مردم مسلمان را کافر می‌دانند و در حالیکه شهادتین بر زبان دارند آنها را به قتل می‌رسانند.

نسبت دادن کفر به مسلمان، به ناروا

«تکفیر» از «ک - ف - ر» به معنای نهان کردن و پوشاندن است.[1] اطلاق کفر به فرد از این رو است که حقیقت را نهان می‌کند یا با کفرورزی بر دل خود پوشش می‌نهد.[2] در تحلیلی ویژه گفته اند: از آن جا که فرد حقایق و تأویل‌های دین خداوند را می‌پوشاند[3]، به او کفر نسبت می‌یابد. کفر متضاد ایمان[4] و در اصطلاح، انکار مطالبی است که پیامبر (ص) آورده است.[5] به دیگر سخن، انکار قطعیات و مسلمات دین، کفر است.[6] گاه از این مسلمات با عنوان «ضروری دین» نام می‌برند.[7] البته انکار ضروری دین اگر ملازم با انکار اصول دین گردد و فرد به این ملازمه عنایت داشته باشد، موجب کفر است.[8]

در تبیین ماهیت کفر، اختلاف نظر دارند. گمان می‌رود این اختلاف از تفاوت در برداشت از خود مفهوم ایمان برمی‌خیزد.[9] از دیدگاه خوارج که ایمان را تصدیق قلبی و اقرار زبانی و رفتاری می‌دانند، ارتکاب گناه، کفر است[10]؛ اما بیشتر متکلمان و فقیهان ایمان را تصدیق همراه اقرار می‌شمردند و رفتار را در شمار کمال و نه اصل ایمان می‌دانند.[11] گویا همین تفاوت دیدگاه، زمینه تقسیم کفر به دو گونه اعتقادی و عملی را فراهم کرده است. توجه نکردن به این تفکیک، زمینه نظری تکفیر را شکل می‌دهد. (ادامه مقاله)

حکم به کفر مسلمانی که ضروری دین را انکار کرده، موضوع مبحث ارتداد و از دایره تکفیر بیرون است. فقیهان به تفصیل به مقولها رتداد پرداخته اند و آن را «بیرون آمدن از دین» دانسته اند که با انکار ضروری دین تحقق می‌یابد و به دو گونه ملی و فطری تقسیم می‌شود. ارتداد فرد با وجود شرایطی چون بلوغ، عقل، اختیار و قصد[12] و با اقرار خود او یا گواهی عادل اثبات می‌گردد[13] و احکامی چون وجوب قتل و جدایی از همسر را برای وی به بار می‌آورد.[14] احکام و مسائل ارتداد، جز برخی جزئیات، را همه فقیهان مذاهب اسلامی پذیرفته اند.[15]

تکفیر، نسبت دادن کفر به مسلمان یا گفتن جمله «کافر شدی» به او است.[16] پس با تکفیر، کسی از دیدگاه خود به دیگری نسبت کفر می‌دهد و او را کافر می‌داند.[17] تکفیر به ویژه از این جهت که موجب طرد کردن دیگران است[18]، در ماجرای رده در دوره خلافت ابوبکر، قتل عثمان، جنگ‌های دوره خلافت علی (ع)، فتنه ابن زبیر و رخداد حره پیشینه دارد. روش فرقه‌ها در طرد

یکدیگر و نسبت کفر دادن به طرف مقابل، به رواج تکفیر انجامید. [19] در دوره کنونی، وهابیان آشکارا تکفیرمسلمانان، به ویژه شیعیان، را با توجیه دینی همراه می کنند. [20] (ادامه مقاله) برای شناخت مبانی مقوله تکفیر، به تقسیم کفر به اعتقادی و عملی باید توجه کرد. [21] کفر عملی موجب بیرون آمدن از دین نیست؛ اما کفر اعتقادی که همان انکار ضروری دین است، فرد را از دین بیرون می کند. [22] می توان گفت کفر عملی یعنی این که فرد گناه نماید، تنها او را متصف به فسق می کند. [23] کفران نعمت را نیز مصداقی از کفر عملی دانسته اند. [24] وهابیان که کفر اعتقادی را از کفر عملی تفکیک نکرده اند، مواردی چون ترک نماز را موجب کفر دانسته و به کافر بودن مسلمان تارک نماز، فتوا داده اند. [25]

دقت در مضمون روایات با تعبیر کفر و کافر، نشان می دهد که بسیاری از آن ها به کفر اعتقادی ارتباط ندارد. روایاتی چون «من ترک قتل الحیات خشية النار فقد کفر» در باره نکشتن مار یا «إن الله ينزل الغيث فيصيح قومٌ به کافرين» در اشاره به کفران نعمت باران و یا «من رغب عن أبيه فقد کفر» در زمینه بی توجهی به پدر، مربوط به کفر عملی است. کلمه کفر در آیه (وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ) (آل عمران/3، 97) نیز به کفر عملی اشاره دارد. [26] بنا بر این، تنها ارتکاب گناه موجب کفر نیست و نسبت دادن کفر به فرد گناهکار را مشروع و مجاز نمی کند و با تمسک به آن، نمی توان نسبت ناروا به مسلمانان داد. در فقه شیعیان، ضمن مخالفت با تکفیر، برای تکفیر کننده مجازات در نظر گرفته اند. در باور فقیهان شیعه، نسبت دهنده کفر به مسلمان، باید تعزیر شود. [27] برخی بر آنند که در مسائل اختلافی، نباید کسی را تکفیر کرد. [28] در سخنان بسیاری از دانشوران مذاهب اسلامی، بر پرهیز از تکفیر تأکید شده است. آنان با عبارات گوناگون، از طرد یکدیگر و نسبت دادن کفر و فسق به اهل قبله پرهیز داده و پیامدهای آن را هشدار داده اند. [29] پس این تهمت که شیعیان دیگران را تکفیر می کنند، از اعتبار ساقط است. (ادامه مقاله)

به اهل سنت نسبت می دهند که میان تکفیر مطلق و معین، تفاوت نهاده اند [30]؛ به این معنا که نسبت دادن کفر به فرد ویژه را جز با وجود شرایط و فقدان موانع، نپذیرفته اند؛ اما تکفیر مطلق را که به گفتار و رفتار کافران، صرف نظر از گوینده آن تعلق می گیرد، مشروع می دانند. [31] برای نمونه، گفتن این که هر کس به خلق قرآن یا خلق اعمال باور داشته باشد، کافر است [32]، از نوع تکفیر مطلق است؛ زیرا کفر به شخص معین نسبت داده نشده است. از سخن آنان در باره شرایط تکفیر شامل بلوغ، عقل، اختیار و عرضه دلیل [33] برمی آید که مقصودشان از شرایط تکفیر خاص همان شرایط یاد شده در مبحث ارتداد است [34] که در آن اختلاف راه ندارد. حتی جواز تکفیر مطلق هم به سبب بازگشت به انکار ضروری دین و همان مسئله ارتداد است. بر این اساس، بیرون از مبحث ارتداد، هیچ یک از مسلمانان شناخته شده به مشروعیت تکفیر باور ندارد؛ بلکه همگان با این پدیده مخالفت ورزیده و راه توجیه آن را بسته اند. از جمله، در انکار ضروریات دین یاد کرده اند که نه به صورت بدیهی و نه مستدل، نمی توان انکار ضروری دین را ثابت کرد. [35] کسانی از عبارت «استحلال الحرام» بهره برده [36] و گفته اند که تکفیر مسلمانانی که بر گناه اصرار ورزد و به حلیت آن باور نداشته باشد، صحیح نیست. [37] نیز اختلاف عقیدتی فرقه ها که به انکار ضروری دین نینجامد، موجب کفر نیست. [38] همچنین نمی توان به فرد یا گروهی که در عقاید غلو کرده، نسبت کفر داد؛ زیرا به یقین همه حقیقت را نمی دانیم و بر گمان هم نباید تکیه کرد. [39]

تحقق اسلام و مسلمانی با اظهار شهادتین صورت می گیرد [40] و در سیره پیامبر (ص) نیز همین برای اثبات مسلمان بودن فرد کافی است [41] و نشان می دهد که قلمرو ورود به اسلام پهناور است و با اقرار فرد به توحید و نبوت، باید به مسلمانی او حکم نمود. [42] بر پایه این روایت

نبوی: «امرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا «لا اله الا الله محمد رسول الله فإذا قالوها فقد عصموا...» [43] در امان بودن و محفوظ ماندن، از آثار اظهار شهادتین است. [44] حتی پاره ای از فقیهان در باره فردی که شهادتین را بر زبان جاری کرده، اما قلباً آن را نپذیرفته، حکم به مسلمانی کرده اند. [45] برخی نیز تصریح نموده اند که شهادتین هر چند با باور و رفتار هماهنگ نباشد، برای حکم به مسلمانی فرد، کافی است. [46]

برخی از متکلمان در مخالفت با تکفیر، به این مهم که نباید اهل قبله را تکفیرکرد، تمسک نموده اند [47]؛ زیرا همه پیشینیان با تکفیر اهل قبله، سخت مخالف بوده اند. [48] آنان بر این باور بودند که گمراهی در عقیده، موجب جواز تکفیر نمی شود. از این رو، از تکفیر اهل تجسیم پرهیز می کردند. [49]

معیار دیگر برای محدود کردن تکفیر، اصل تکذیب پیامبر (ص) است. [50] ابو حامد غزالی (م. 505 ق.) مفهوم تکذیب را توضیح می دهد و برای آن مراتبی یاد می کند و بر آن است که جز با تکذیب صریح [51] نمی توان به کسی نسبت کفر داد. او تکفیر را مقوله ای فقهی می داند که از دلیل شرعی یا اجتهاد برمی خیزد و هر کس که آن را به کار می برد، بر اصل قطعی تکذیب پیامبر (ص) تکیه می کند. [52]

گذشته از این مباحث نظری، تکفیر در آیات و روایات نهی شده است. می توان ضرورت پرهیز از تکفیر را به پشتوانه آیاتی چون: (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا) (نساء/4، 94) (وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ) (زمر/39، 7) توضیح داد. مضمون آیه نخست، بیانگر اراده و امر تشریحی خداوند در پرهیز از انتساب کفر به دیگران است. [53] در آیه دوم بیان می کند که خداوند به کفر بندگان راضی نیست. کفر هر چند به علم خداوند تعلق می گیرد، بر خلاف اشاعره [54]، به اراده و رضایت او تعلق نمی گیرد. [55] از این رو، باید از نسبت دادن کفر به مسلمانان که مورد اراده و رضایت خداوند نیست و از آن نهی کرده، پرهیز کرد.

بر پایه پاره ای روایات نبوی که برخی آن ها را صحیح دانسته اند [56]، از تکفیر کردن مسلمانان نهی شده؛ زیرا هر کس «لا اله الا الله» گوید، مال و جاننش در امان خواهد بود. [57] نیز در روایت آمده است: «هم کیشان خود را تکفیر نکنید، حتی اگر گناهان بزرگ مرتکب شوند.» [58] در برخی جوامع حدیثی، بابی با عنوان «إِثْمُ مَنْ كَفَرَ مُسْلِمًا» برای پرهیز دادن از تکفیر مسلمانان گشوده شده است. [59] از پیوند این دسته از روایات با احادیثی مانند «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لَاحِيَهُ يَا كَافِرَ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا» [60] یا «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ رَمَى مُؤْمِنًا يَكْفِرُ» [61] و احادیثی که در موضوع شهادت، بدون ایجاد تفاوت میان شهادت حق و شهادت باطل، از نسبت دادن کفر به مسلمانان پرهیز می دهند [62]، آشکار می شود که تکفیرکاری نکوهیده است. [63] برخی در توضیح این روایات گفته اند که تکفیر روش متکبران روزگار جاهلیت بود و از این رو، پیامبر مسلمانان را از همانندی به آن ها بازداشته و پرهیز داده است. [64] گاه نیز این روایات را این گونه توضیح داده اند که فرد با پذیرش اسلام از کفر بیرون می شوند و از این رو، نسبت دادن کفر به او صحیح نیست، زیرا این دو نسبت با هم جمع نمی شوند. [65]

تاریخ تکفیر:

بررسی تکفیریه ها نشان می دهد که تکفیر همواره موجب تفرقه میان مسلمانان و هتک حرمت آنان شده است. [66] عامل اصلی این تکفیرها بیشتر تعصب مذهبی بوده است. گروه هایی از معتزله* و اشاعره* به سبب تعصب مذهبی، سخت یکدیگر را تکفیر می کردند. [67] اما آموزه های اسلامی همواره مسلمانان را از تفرقه بازداشته و بر وحدت تأکید کرده است. [68] تفاوت دیدگاه در باره ارتکاب گناه بزرگ، دشنام به پیامبر (ص) و صحابه [69]، تأویل نصوص [70]،

مخلوق بودن قرآن، رابطه صفات و ذات خداوند [71]، رؤیت خداوند، عصمت پیامبران، و بدعت [72] زمینه رواج تکفیر را فراهم کرد. بررسی منابع فرقه شناختی نشان می دهد که به کارگیری سلاح تکفیر، رفتاری رایج میان فرقه ها بوده است. [73] نخستین بار، رخداد ارتداد در خلافت ابوبکر موجب شد افرادی بسیار به جرم پرداخت نکردن زکات، تکفیر شوند. [74] مسئله تکفیر پس از فتنه اول (قتل عثمان) رواج بسیار یافت و در اندک زمانی میان گروه های مسلمان، به اوج رسید. [75] چنان که از منابع فرقه شناسی برمی آید [76]، خوارج بیشتر و پیشتر از دیگران این حربه را به صحنه سیاست کشاندند و هر موضع مخالف را گناه بزرگ و مرتکب آن را کافر می دانستند. [77] در برابر، معتزله به اصل «منزلة بین المنزلتین» باور داشتند و نمی پذیرفتند که وضع گناهکار همانند کافر و منافق باشد. [78] آورده اند که پیشینیان اهل سنت، وضع و حال مرتکب گناه بزرگ را به خدا وا گذار کرده اند [79] یا باور داشته اند که داوری در باره سرنوشت فرد، بدعت است. [80] در مسئله انکار امامت، بیشتر فقیهان و متکلمان امامی، اعتقاد به کفر منکران امامت را رد کرده و از اسلام و طهارت منکران امامت دفاع نموده اند. [81] کسانی از اهل حدیث در موضعی سختگیرانه، قَدَرِیه (معتقدان به خلق کارها به دست بندگان) و باورداران به خلق قرآن را کافر و قتلشان را واجب دانسته اند. [82] در مسئله خلق قرآن، به «جهمیه» نسبت کفر داده اند. [83] هنگامی که مسئله خلق قرآن به یکی از جدل های کلامی جامعه تبدیل شد، این تکفیرها رواج داشت. [84] پیشوایان حنبلی در اختلاف ها و جدل های کلامی، فراوان به حرب تکفیر چنگ می زدند. [85] در سده های پنجم و ششم ق. فضای تکفیر میان اشاعره و حنبلیان برقرار بود و گزارش های بسیار از نسبت دادن کفر به یکدیگر در میان آنان در دست است. [86]

مسئله تأویل دو صورت داشته است: یکی بیان جمله ای بود که نتیجه اش کفرآمیز به شمار می رفت؛ مانند این که در نفی زیادت صفات از ذات، برخی با کاربرد عبارت «خداوند عالم نیست»، علم خدا را نفی می کردند. [87] مورد مهم تر، تأویل ظاهر آیات بود که به رواج تکفیر دامن می زد. گاه کتاب هایی در تکفیر تأویل گران می نوشتند [88] و استدلال می کردند که چون تأویل گران همانند مشرکانند [89]، کافرند [90]؛ اما بیشتر مسلمانان و متکلمان از تکفیر اهل تأویل دوری می گزیدند. [91] آن ها بر این باور بودند که تأویلات و دیدگاه های منسوب به فرقه ها و مذاهب، در موارد بسیار، معانی متفاوت داشته و تنها با تأویل نمی توان صاحبان آن ها را تکفیر کرد. [92] آورده اند که نبرد حضرت علی (ع) با خوارج، نبرد برای تأویل بوده است. [93] اهل سنت، مخالفان حاضر در این جنگ ها را اهل بغی دانسته اند؛ ولی فقیهان امامی «بغی» را به بغض امیر مؤمنان ملحق کرده و به کفر اهل بغی، باور یافته اند. [94] در باره دشنام به صحابه، دیدگاه ها تعارض دارند. معمولاً دشنام به صحابه را گناهی بزرگ می دانستند که برخلاف باور خوارج، موجب کفر نیست. [95] برخی، روایات مربوط به تکفیر دشنام دهنده به صحابه را ضعیف شمرده اند. [96] آورده اند که احمد بن حنبل و شماری از اصحاب حدیث [97]، بیزاری از صحابه را فقط بدعت می دانند. [98] گاه دشنام ندادن و طعن نزدن به صحابه را جزئی از عقیده لازم یک مسلمان می دانستند. [99] البته انکار اجماع های صحابه را موجب کفر و فسق نمی شمردند. [100] مخالفان، تکفیر دشنام صحابه را به شیعیان نسبت داده و به حدیثی ضعیف استناد کرده اند که طبق آن، پس از پیامبر، جز چند تن، همه صحابه مرتد شدند. [101] این اتهام را دانشوران شیعه سخت رد نموده و در پاسخ تصریح کرده اند که شیعیان به بسیاری از صحابه احترام ویژه می نهند و هیچ گاه آن ها را تکفیر یا تفسیق نمی کنند. [102] شاید این اتهام از دیدگاه شیعیان در باره عدالت صحابه برخاسته باشد. در مسئله عدالت صحابه، شیعیان بر این باورند که دلیل روشنی بر عدالت همه صحابه که نام بسیاری از

آن ها در منابع ثبت نشده، در دست نیست. [103]

تکفیر در میان معاصران:

اندیشه تکفیراز سده گذشته به سبب تحولات گوناگون، به ویژه سکولار شدن جامعه مصر [104]، نخست در آن سرزمین و سپس در دیگر بوم های اسلامی رواج یافت. در میان دانشوران اثرگذار مصر، سید قطب (م. 1387ق.) حامی اندیشه تکفیر بود و خود، از ابوالاعلی مودودی، دانشور پاکستانی، اثر پذیرفته بود. موقعیت سید قطب در میان اسلام گرایان، در رواج تکفیر اثر نهاد. [105] اندیشه تکفیر در مواضع جند الله، طلائع الجهاد و حزب التحریر الاسلامی مصر به فراوانی دیده شده است. اخوان المسلمین با اندیشه تکفیر مخالف هستند و آن را نشانه غلو، تحجر و کوتاه بینی می دانند. [106] میثاق نامه های سلفیان، فتاوا، و اندیشه های تکفیری اسلام گرایانی که در مصر ظهور کردند و دست به ترور مخالفان زدند، در مجموعه ای دو جلدی با عنوان النبی المسلح گردآوری و نخستین بار به سال 1991م. در لندن منتشر شد. [107]

در جزیره العرب، شکلی دیگر از سلفی گری به رهبری محمد بن عبدالوهاب (م. 1206ق.) رشد کرد. برخی او را که به آسانی مسلمانان را تکفیر می کرد، آورنده آیینی تازه دانسته اند. [108] او دریافتی تنگ از اسلام را تبلیغ می کرد. [109] سرانآل سعود با محمد بن عبدالوهاب هم پیمان و همراه شدند و باور کردند که شرک سراسر جهان را فرا گرفته و آن ها وظیفه دارند مشرکان را بکشند. [110] سران سعودی در آغاز قیام و تصرف حجاز، در نامه به مسلمانان، به صراحت آن ها را مشرک خطاب می کردند. [111] آنان نبرد خود با مسلمانان را جهاد بر ضد شرک و بدعت خوانده اند. [112]

مهم ترین باورهای محمد بن عبدالوهاب و پیروانش در پیروی از صحابه و تابعین سده دوم و سوم ق. و مخالفت با تأویل و گسترش مفهوم کفر و شرک خلاصه می گردد. محمد بن عبدالوهاب دریافتی متفاوت از قرآن داشت و به سیره فقیهان و مسلمانان بی اعتنا بود و بسیاری از رفتارهای دینی زمانه اش را شرک می دانست. او خون و مال زائران قبرهای صالحان را حلال و جایز شمرد. [113] در باور او، هرکس به زیارت قبر پیامبر (ص) یا یکی از صالحان برود و از او حاجت بخواهد، این رفتار او شرک صریح است و باید توبه کند؛ وگرنه، باید کشته شود. [114]

صراحت سخن محمد بن عبدالوهاب در مشرک خواندن مسلمانان به گونه ای است که جای هیچ توجیهی باقی نمانده است. او بیش از 24 بار کلمه شرک و مشرکین و بیش از 25 بار کلمات کفر، الحاد، مرتد، منافق و بت پرست را در باره مسلمانان به کار برده است. [115] در باور او، دعا، استغاثه، نذر و ذبح برای غیر خدا شرک اکبر است و همان گونه که نماز بی طهارت باطل است، عبادت با شرک هم توحید فرد را باطل می کند و او را سزاوار عذاب جاودان می نماید. وی بر این باور است که شرک اکبر در دو دوره، یکی روزگار جاهلیت و دیگری عصر کنونی، تحقق یافته است. شرک دوران جاهلیت تنها در عبادت بود و مشرکان فقط در خوشی ها به بت ها متوسل می شدند؛ اما مشرکان کنونی در همه حال به غیر خدا توسل می جویند و در شرک همیشگی به سر می برند. [116] اشاره محمد بن عبدالوهاب به بسیاری از مسلمانان، به ویژه شیعیان، است که به زیارت قبرها می روند. به این ترتیب، با پیوند دادن کارهای مسلمانان با شرک اکبر، خون و مال و آبروی آن ها بر تکفیرگران حلال می گردد. وهابیان این باور او را با صراحت در آثار خود آورده، از آن دفاع می کنند. [117]

پیروان محمد بن عبدالوهاب، خود را «سلفیه» یا «الموحد» می خوانند [118]؛ ولی نزد محققان و مستشرقان به وهابی شهرت یافته اند. [119] آنان به صراحت از مقوله تکفیر دفاع می کنند و از آیه 74 توبه/9: (قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ) این مفهوم را برداشت می کنند که

خداوند کسانی از مسلمانان نماز گزار و حج گزار را که با پیامبر (ص) جهاد کرده، زکات می دادند، کافر خوانده اند و بر آنند که خداوند اجازه بهره گیری از این تعبیر را داده است. [120] این تحلیل چندان صحیح نیست؛ زیرا آیه در باره مسلمانان کافر شده، سخن نمی گوید؛ بلکه به منافقانی اشاره می کند که در دل ایمان ندارند. وانگهی علم خداوند به وجود مقتضی و نبود مانع، سبب بیان این سخن شده است؛ اما ما که چنین دانشی نداریم، نمی توانیم در باره دیگران داوری کنیم.

بر پایه این مبانی فکری، هیئت عالی افتای سعودی، شیعیان را تکفیر کرده است. در باور این عالمان، گوینده «یا علی و یا حسن و یا حسین» مشرک و از دین اسلام بیرون است. ذیل این فتوا، امضای این افراد به چشم می خورد: عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، عبدالرزاق عقیفی، عبدالله بن غدّیان، و عبدالله بن قعود. این گونه نظرها و استدلال ها در آثار و فتاوی و هابیان، فراوان یافت می گردد. [121]

باورهای محمد بن عبدالوهاب از آغاز با انتقاد سخت دانشوران اسلامی روبه رو شد و برخی از نزدیکان او، از جمله استاد و برادرش سلیمان بن عبدالوهاب، باورهای او را با مبانی دین در تعارض شمردند و او را به سبب فتوا بر ضد مسلمانان نکوهیدند. [122] سلیمان در رد نظر و فتوای برادرش گفته است: «توسل و زیارت در روزگار پیشوایان اهل سنت و پیش از احمد بن حنبل رواج داشت و هیچ یک از آنان مردم را به این سبب کافر و مرتد نمی دانست و سرزمین مسلمانان را سرزمین شرک یا دار الحرب نمی نامید.» [123]

باورهای ابن تیمیه نیز که دیدگاه ها و فتاوی محمد بن عبدالوهاب از آن ها ریشه می گرفت [124]، از همان آغاز با انکار دانشوران اهل سنت روبه رو شد. [125] از جمله، شمس الدین ذهبی (م. 748 ق.) گفته است که ریشه دیدگاه های او در انتساب کفر به مسلمانان، از القائات دروغ گویان و بی سوادانی ریشه گرفته که روایات صحیح مسلم و بخاری در پرهیز از تکفی را ضعیف قلمداد کرده اند. [126] سبکی (م. 756 م. ق.) ضمن مخالفت با ابن تیمیه، شبهات او را در باره زیارت و توسل و شفاعت پاسخ گفته و نشان داده که این مقولات نسبتی با شرک ندارند. [127] نیز ابن حجر مکی، ابن تیمیه را گمراه و بدعت گذار و غیر معتدل خوانده است. [128] به تدریج دیدگاه های تکفیری محمد بن عبدالوهاب و فتاوی تند او مبنای رفتار گروه های تکفیری شد که سعودیان از آنان حمایت می کردند. همین سبب اندوه و ناخرسندی متفکران و واکنش مسلمانان گشت. و هابیان، به ویژه متأخرین آن ها، از مشکلات دیدگاه های بنیان گذار وهابیت آگاه گشتند و با شیوه های گوناگون در صد بازسازی افکار محمد بن عبدالوهاب و حذف اندیشه تکفیر هستند. آنان حتی در مقدمه کتاب های محمد بن عبدالوهاب می کوشند تا چهره خشن و تکفیری او را نفی کنند. یک توجیه آن ها این است که تکفیر در دیدگاه او تنها به موارد کفر شمرده شده در اجماع مسلمانان، اختصاص دارد. [129] کتاب مصباح الظلام فی الرد علی من کذب علی الشیخ الامام و نسبه الیتکفیر اهل الایمان و الاسلام [130] نمونه ای از توجه و هابیان جدید به این معضل است که گریبان آن ها را گرفته است.

پی نوشت ها

[1]. معجم مقاییس اللغة، ج 5، ص 191؛ مفردات، ص 433-434؛ لسان العرب، ج 5، ص 144-146، «کفر».

[2]. معجم مقاییس اللغة، ج 5، ص 191؛ مفردات، ص 434؛ لسان العرب، ج 5، ص 144-146.

[3]. رسائلاخوانالصفاء، ج 3، ص 61-63.

[4]. معجم الفروق اللغویه، ص 454-455؛ الکافی، ج 1، ص 21؛ تعظیم قدر الصلاة، ج 2، ص 512.

517؛ قس: اوائل المقالات، ص 48.

- [5]. شرح المواقف، ج 8، ص 331-332؛ ارشاد الطالبين، ص 437.
- [6]. مجموعة رسائل الامام الغزالي، ص 239؛ ابيكار الافكار، ج 5، ص 26-28؛ مصطلحات الامام الفخر الرازي، ص 617.
- [7]. قس: الروضة البهية، ج 9، ص 334؛ اوثق الوسائل، ص 238؛ رسائل و مسائل، ج 3، ص 336-337.
- [8]. نك: بحر الفوائد، ج 1، ص 283؛ دانشنامه كلام اسلامي، ج 1، ص 222؛ رسائل و مسائل، ج 3، ص 340.
- [9]. نك: ترتيبو تقريب شرح العقيدة الطحاوية، ص 303.
- [10]. ابيكار الافكار، ج 5، ص 29.
- [11]. الفصل، ج 2، ص 209-210؛ ابيكار الافكار، ج 5، ص 8؛ ارشاد الطالبين، ص 440-442.
- [12]. المبسوط، ج 8، ص 71-73؛ شرائع الاسلام، ج 4، ص 962؛ الروضة البهية، ج 9، ص 341.
- [13]. نك: الاشباه و النظائر، ص 160؛ مرآة العقول، ج 7، ص 162؛ حق اليقين، ص 576-578.
- [14]. التهذيب، ج 8، ص 91؛ الاشباه و النظائر، ص 159؛ جواهر الكلام، ج 41، ص 605.
- [15]. دائرة المعارف بزرگ اسلامي، ج 7، ص 443-444.
- [16]. المصباح، ج 2، ص 535؛ «كفر»؛ المفهم، ج 2، ص 17-18؛ نك: الاشباه و النظائر، ص 158-160.
- [17]. لسان العرب، ج 5، ص 146؛ المفهم، ج 2، ص 17-18.
- [18]. نك: دائرة المعارف جهان نوين اسلام، ج 2، ص 240.
- [19]. نك: مجموعة رسائل الامام الغزالي، ص 240.
- [20]. نك: رسائل و مقالات، ص 211.
- [21]. تقريب و ترتيبو شرح العقيدة الطحاوية، ص 296-299.
- [22]. مقالات الاسلاميين، ص 132، 141؛ ابيكار الافكار، ج 5، ص 25-27؛ مرآة العقول، ج 10، ص 157.
- [23]. شرح المقاصد، ج 2، ص 270؛ ابيكار الافكار، ج 5، ص 26؛ تبصرة العوام، ص 47.
- [24]. نك: المفهم، ج 2، ص 18.
- [25]. خطر الوهابي، ص 197.
- [26]. التبيان، ج 2، ص 538؛ نيز نك، ج 8، ص 275.
- [27]. المقنعه، ص 796؛ السرائر، ج 3، ص 529.
- [28]. الروضة البهية، ج 9، ص 335.
- [29]. فى ظل اصول الاسلام، ص 20-22.
- [30]. اتحاف السائل، ج 26، ص 11-12؛ ترتيبو تقريب شرح العقيدة الطحاوية، ص 3203؛ نك: البحر الرائق، ج 1، ص 342-343.
- [31]. اعتقاد اهل السنه، ج 1، ص 28؛ قس: الفتاوى الهنديه، ج 2، ص 269-283.
- [32]. نك: الابانه، ابن بطه، ج 5، ص 317-364؛ الذخيره، ج 12، ص 29.
- [33]. الذخيره، ج 12، ص 29-30؛ التكفير و ضوابطه، ص 263.
- [34]. التنبيه، ص 230-231؛ قس: شرائع الاسلام، ج 4، ص 962؛ نك: الاشباه و النظائر، ص 158-160؛ الروضة البهية، ج 9، ص 341.
- [35]. تلخيص المحصل، ص 405.
- [36]. الابانه، اشعري، ص 26؛ اصول الدين، ج 1، ص 301؛ اتحاف السائل، ج 26، ص 13؛ قس: البحر الرائق، ج 1، ص 342-343.
- [37]. نك: اصول السنه، ص 50-53؛ اتحاف السائل، ج 26، ص 14-15؛ نك: من لا يحضره الفقيه،

- ج3، ص566؛ نک: وسائل الشیعه، ج18، ص125.
 [38]. التحصیل، ص16.
 [39]. الاقتصاد، ص135.
 [40]. العروة الوثقی، ج1، ص273.
 [41]. الشفاء، ج2، ص10؛ الايمان و الكفر، ص108-109.
 [42]. الخلاف، ج1، ص551.
 [43]. الابانه، ابن بطه، ج2، ص762-763؛ السنن الكبرى، ج3، ص367.
 [44]. الاقتصاد، ص135.
 [45]. العروة الوثقی، ج1، ص273؛ اوثق الوسائل، ص239.
 [46]. الميزان، ج18، ص328؛ العروة الوثقی، ج1، ص273.
 [47]. الابانه، اشعری، ص26؛ اتحاف السائل، ج26، ص3.
 [48]. شرح المقاصد، ج2، ص267-270؛ شرح اصول اعتقاد اهل السنه، ج6، ص1129.
 [49]. الموطأ، ج3، ص404.
 [50]. الاشباه و النظائر، ص159.
 [51]. الاقتصاد، ص133-138؛ نک: الابانه، ابن بطه، ج2، ص762-763.
 [52]. الاقتصاد، ص134.
 [53]. نک: دانشنامه کلام اسلامی، ج1، ص220.
 [54]. نک: الاربعین، ص6؛ استقصاء النظر، ص37.
 [55]. تصحيح اعتقادات، ص48-50؛ الاحتجاج، ج2، ص254-255؛ نک: الوافی، ج1، ص521.
 [56]. الايمان و الكفر، ص63-64.
 [57]. صحيح البخاری، ج2، ص110؛ صحيح مسلم، ج1، ص38.
 [58]. كنز العمال، ج1، ص215؛ لسان الميزان، ج3، ص133؛ ج6، ص225.
 [59]. المفهم، ج2، ص17.
 [60]. صحيح مسلم، ج1، ص57؛ صحيح البخاری، ج7، ص97.
 [61]. بحار الانوار، ج69، ص209.
 [62]. نک: كنز العمال، ج7، ص20؛ مسند ابی عوانه، ص32؛ الوافی، ج8، ص1182.
 [63]. نک: البيان و التحصیل، ج9، ص173-174.
 [64]. المفهم، ج2، ص18-19.
 [65]. شرح مشكل الآثار، ج7، ص306.
 [66]. اصل الشیعة و اصولها، ص19؛ نک: خطورة التسرع فی التكفير، ص6-7.
 [67]. الايمان و الكفر، ص58-59؛ رسائل و مقالات، ج1، ص221.
 [68]. فی ظل اصول الاسلام، ص18-19.
 [69]. الاشباه و النظائر، ج1، ص159.
 [70]. نک: شرح كتاب الفقه الاكبر، ص278-279؛ العقيدة و علم الكلام، ص74.
 [71]. حوار مع الشيخ صالح الدرويش، ج1، ص111.
 [72]. الاعتصام، ص454؛ الايمان و الكفر، ص5.
 [73]. الفرق بين الفرق، ص115؛ اعتقادات فرق المسلمين و المشركين، ص39، 44، 46-47، 51، 56، 60.
 [74]. الرده، ص167-170؛ اسد الغابه، ج4، ص31.
 [75]. نک: تقريب المعارف، ص292.

- [76]. مقالات الاسلاميين، ج1، ص84-85؛ الفرق بين الفرق، ص55، 67؛ نك: تعظيم قدر الصلاة، ج2، ص624.
- [77]. الفرق بين الفرق، ص64، 66؛ بحار الانوار، ج33، ص373.
- [78]. ابيكار الافكار، ج5، ص26، تبصرة العوام، ص47؛ انوار الملكوت، ص180.
- [79]. ظاهرة التكفير، ص87.
- [80]. اصول السنه، ص182.
- [81]. مستند الشيعه، ج6، ص271؛ معتمد الشيعه، ص80.
- [82]. نك: كتاب القدر، ص180-205، 221؛ شرح اصول اعتقاد اهل السنه، ج1، ص172.
- [83]. الابانه، ابن بطه، ج5، ص214-215، 297؛ تاريخ التراث العربى، ج1، جزء4، ص21-23.
- [84]. الابانه، ابن بطه، ج5، ص315-317.
- [85]. حوار مع الشيخ صالح الدرويش، ج1، ص108-111.
- [86]. الابانه، اشعري، ص20؛ الممل و النحل، ج1، ص316؛ ج2، ص257-258.
- [87]. نك: شرح الشفاء، ج2، ص529.
- [88]. الفرق بين الفرق، ص115.
- [89]. ايثار الحق، ص376-378.
- [90]. الانتصار، ج1، ص87؛ الكاشف الامين، ج3، ص275؛ شرح الشفاء، ج2، ص503-504، 529.
- [91]. شرح الشفاء، ج2، ص529؛ المبدأ و المعاد، ص404؛ من العقيدة الى الثوره، ج4، ص313.
- [92]. ابيكار الافكار، ج5، ص101، 106.
- [93]. بدائع الصنائع، ج7، ص140؛ السنه، ج1، ص151؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج14، ص373.
- [94]. بحار الانوار، ج32، ص324، 327.
- [95]. التعليقات على شرح العقائد العضيده، ص126.
- [96]. الموطأ، ج3، ص404.
- [97]. شرح اصول اعتقاد اهل السنه، ج1، ص169.
- [98]. اصول السنه، ص54.
- [99]. اصول الدين، ص297.
- [100]. جلاء العينين، ص296.
- [101]. الاختصاص، ص6، 10؛ بحار الانوار، ج22، ص333؛ اضواء على عقائد الشيعه، ص522.
- [102]. حوار مع الشيخ صالح الدرويش، ج1، ص107-108؛ الايمان و الكفر، ص68-69.
- [103]. الممل و النحل، ج6، ص406-414؛ رسائل و مقالات، ص401.
- [104]. تاريخ و تمدن اسلامى، ش13، ص169-170، «سلفيان تكفيرى يا الجهاديون».
- [105]. التكفير و ضوابطه، ص38-45.
- [106]. دائرة المعارف جهان نوين اسلام، ج2، ص241.
- [107]. تاريخ و تمدن اسلامى، ش13، ص174، «سلفيان تكفيرى يا الجهاديون».
- [108]. خطر الوهابى، ص54-58.
- [109]. الوهابيه، ص12.
- [110]. خطر الوهابى، ص79.
- [111]. رحلة فتح الله الصائغ الحلبى، ص246.
- [112]. كشف الارتياح، ص136.
- [113]. نك: كشف الشبهات، ص58؛ نك: الايمان و الكفر، ص106-107.

- [114]. زیارة القبور، ص 30-31.
- [115]. كشف الارتیاب، ص 134؛ نك: الدرر السنيہ، ج 1، ص 46؛ خلاصة الكلام، ص 229-330.
- [116]. اصول الايمان، ص 27.
- [117]. ظاهرة التكفير، ص 67.
- [118]. تاريخ و تمدن اسلامى، ش 13، ص 167، «سلفيان تكفيرى يا الجهاديون».
- [119]. الشيخ محمد بن عبدالوهاب، ص 91.
- [120]. رسالة فى رد مذهب الوهابيه، ص 69-70.
- [121]. نك: خطر الوهابى، ص 195-196؛ فتاوى اللجنة، ج 3، ص 57.
- [122]. فتنة الوهابيه، ص 9.
- [123]. الصواعق الإلهيه، ص 38؛ خطر الوهابى، ص 61-62.
- [124]. الوهابيه، ص 48-49.
- [125]. الوهابيه، ص 36-43.
- [126]. السيف الصقيل، ص 218-219.
- [127]. شفاء السقام، ص 257-260.
- [128]. الفتاوى الحديثيه، ص 84.
- [129]. اصول الايمان، ص 25-26.
- [130]. المملكة العربية السعودية فى مائة عام، ج 7، ص 539.